

سخن سردبیر

روان‌شناسی اسلامی؛ پیرو یا پیشرو؟

یاد دارم روزگاری هنگامی که صحبت از نقش آموزه‌های شناختی دین در مطالعات روان‌شناختی بود، گفته می‌شد این حرف‌ها برای موعظه و منبر خوب است؛ اموری را بیاورید که رفتاری باشد! وقتی با ظهور انسان‌گراها سیطره رفتارگرایی افول کرد و هنگامی که نهضت شناختی‌ها شروع شد و شناخت درمانی گسترش یافت، همان افراد در استفاده از آیات و روایاتی که جنبه شناختی داشت، گوی سبقت را از دیگران ربودند! به‌راستی چرا؟ مگر چه اتفاقی افتاده بود؟

یاد دارم روزگاری هنگامی که صحبت از نقش معنویت در روان‌شناسی می‌شد، آن را به موعظه و منبر احاله می‌دادند تا آن‌که آثار مربوط به «معنویت درمانی» وارد ایران شد. سال‌ها پیش یکی از روان‌پزشکان علاقه‌مند به مطالعات اسلامی، کتاب «معنویت درمانی» را نشانم داد که همان روز از نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران به قیمت دوازده هزار تومان (که آن موقع قیمت بالایی بود) خریده بود. او از این واقعه خرسند و شگفت‌زده بود! به او گفتم پس، از حالا به بعد اگر از نقش آموزه‌های معنوی در روان‌شناسی سخن بگوییم، غیرعلمی نخواهد بود؟ بلند خندید و گفت همین‌طور است. به‌راستی چرا؟ مگر چه اتفاقی افتاده بود؟

یاد داریم روزگاری هر آموزه یا مفهوم دینی که بنا بود وارد روان‌شناسی شود، می‌بایست پسوند «درمانی» داشته باشد؛ توحیددرمانی، ذکردرمانی و... وقتی صحبت از آموزه‌هایی به میان می‌آمد که کارکرد پیشگیرانه یا ارتقائی داشت، به قلمرو روان‌شناسی راه داده نمی‌شد تا این‌که نهضت روان‌شناسی مثبت به وجود آمد و در کنار روان‌درمانی، اقدامات پیشگیرانه و ارتقائی روی غیربیماران را نیز در دستور کار قرار داد و از فضایل و رذایل نیز سخن راند. اینجا بود که باز آموزه‌های پیشگیرانه و ارتقائی دین، مقبول افتاد! و روان‌شناسان، این دست آموزه‌ها را به کار گرفتند!

به‌راستی چرا؟ مگر چه اتفاقی افتاده بود؟

و معلوم نیست فردا و فرداها چه اتفاقی در روان‌شناسی بیفتد تا بخش‌های دیگری از آموزه‌های دینی پذیرفته شود؟! به‌راستی گناه آموزه‌های دینی چیست که دانش تجربی آن را خوب درک نمی‌کند؟ از روانشناسان غربی انتظاری نیست؛ روانشناسان مسلمان را چه شده است؟ آیا پیوسته باید روانشناسان چیزی را بیابند و سپس ما به خزانه دینی خود مراجعه و تأیید آن را بیابیم؟ در حوزه‌هایی که آموزه‌های دینی حرفی برای گفتن دارند، چرا باید همیشه مقلد و پیرو باشیم؟ چرا همیشه یک گام عقب‌تریم؟! از همه روانشناسان مسلمان انتظار تولید دانش نمی‌رود، اما آیا این، سرنوشت حتمی روانشناسان مسلمان است؟ و آیا دانش روان‌شناسی در ایران عقیم است؟ چنین نیست.

به نظر می‌رسد اینجا چیزی کم است و آن «اعتمادبه‌نفس پژوهشی» است. گفته‌اند اعتمادبه‌نفس یعنی باور به داشته‌ها و توانمندی‌های خود. اعتمادبه‌نفس در مقیاس فردی آن معنای مشخصی دارد اما آنچه اینجا مدنظر است اعتمادبه‌نفس پژوهشی با رویکرد فرهنگی است. روان‌شناسی اسلامی نیازمند اعتمادبه‌نفس پژوهشی است تا به داشته‌های فرهنگی و دینی خود اعتماد کند. آموزه‌های دینی، بخشی اساسی از داشته و ذخیره‌های ماست که نشان داده «فراتر از روز» است؛ بدان باید اعتماد کرد تا الهام‌بخش پژوهش‌های جدید و خلاقانه باشد. از تاریخ تحول تحقیقات روان‌شناختی (که نمونه‌هایی از آن گذشت) می‌توان این قاعده را انتزاع کرد که آموزه‌های دینی «قابلیت‌های روان‌شناختی کشف نشده» دارند و می‌توان از آن‌ها برای پیشبرد مرزهای دانش، استفاده کرد. انتزاع، کارکرد عالی‌ترین مرحله رشد شناختی است اما چرا برای برخی این قاعده «انتزاع» نمی‌شود؟ مشکل کجاست؟ و سبب چیست؟

